شورش جهانیِ ضدحکومتی: هرج و مرج بعدی؟ [1]

ویلیام آی. رابینسون[2]

ترجمه: نازنین و یامین

الیتِ های ممتازِ جهانی در سردرگمی و انفعال بسر می‌برند و در باتلاقی که خود ساخته اند، فروتر می‌روند!

از آنجایی که نوسانات کاپیتالیسمِ جهانی، خارج از کنترل هستند؛ چنین بنظر می‌آید که قدرتهای موجود در سیستم جهانی، سرگردانند و از ارائه راه‌حل‌هایِ مناسب عاجزند. از سلاخی ده‌ها جوانِ معترضِ مصری گرفته تا سرکوب وحشیانه جنبشِ اشغال وال‌استریت در امریکا، و بکارگیری ماشینِ آب‌پاش[3] توسط پلیس نظامی، علیه دانشجویان و کارگران شیلیایی، چنین برمی‌آید که طبقات حاکم از عقب‌راندن موجِ شورش‌های مردمی ناتوان هستند و باید به سرکوبِ حتی عمومی‌تری روی کنند.

بعبارت ساده‌تر، بیش از این نمی‌توان نابرابری ساختاری عظیم در اقتصادِ سیاسی جهانی را، با مکانیسم‌های اقناع‌سازی کنترلِ اجتماعی[4] حفظ کرد. طبقات حاکم، مقبولیت‌شان را از دست داده‌اند. ما شاهد درهم‌شکسته‌شدنِ هژمونی طبقه حاکم، در ابعاد جهانی هستیم.

برای فهم آنچه که در دهه اول قرن جدید رُخ داد، نیاز هست تا [اوضاع] را در یک تصویر بزرگ و بر بستر تاریخی و ساختاری مشاهده کنیم. اِلیت‌های جهانی امیدوار و متوقع بودند تا «رکود بزرگ» که با بحران وامِ مسکن و متلاشی شدنِ سیستم مالیِ جهانی در سال ۲۰۰۸ شروع شد، یک رکود اقتصادیِ ادواری باشد؛ که با حمایت‌های مالی [اسپانسور شده] دولتی و اقدامات تحرک‌زای [اقتصادی] مرتفع گردد. اما معلوم شد که این یک بحران ساختاری است. بحران‌های ادواریِ سیستم کاپیتالیستی، مشابه پرده‌هایِ ادامه‌دار و بدنبالِ هم [یک نمایش] هستند که هر ده سال یکبار رخ می‌دهند و معمولا بین ۱۸ ماه تا دوسال طول می‌کشند؛ نمونه این رکود جهانی را در اوایل دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم و نیز اوایل قرن ۲۱ دیدیم.

بحران‌های ساختاری عمیق‌تر هستند و مرتفع‌کردن‌شان مستلزمِ بازسازی ریشه‌ایِ ساختارِ سیستم [کاپیتالیستی] است. بحران‌های ساختاری پیشین که در دهه‌های ۱۸۹۰، ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ رُخ دادند، از طریق سازماندهی مجددِ سیستم مرتفع شدند؛ که نتیجه‌شان، پیدایش مُدل‌های جدیدِ کاپیتالیستی بود. منظور از «مرتفع شدن»، رفعِ مشکلات اکثریتِ انسانهایی که تحت [سلطه] کاپیتالیسم هستند، نیست؛ بلکه منظور این است که بازسازماندهی سیستمِ کاپیتالیستی، در هر یک از موارد فوق، توانست بر محدودیتهایِ موجود بر سرِ ازسرگیریِ انباشتِ سرمایه -در بُعد جهانی- غلبه کند. بحران [ساختاری] دهه ۱۸۹۰، در مراکز اصلی کاپیتالیسم جهانی، از طریق صدور سرمایه و شروع یک دور جدید از توسعه‌طلبیِ امپریالیستی، رفع شد. رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ با چرخش بسوی اشکال مختلف سوسیال-دموکراسی، هم در [نیمکره] شمالی و هم جنوبی، مرتفع گردید؛ یعنی از طریق [الگوهای] کاپیتالیسمِ رفاهی، مردمی و یا عمرانی، که امر بازتوزیع، تاسیسِ بخش‌های دولتی و نظارت بر بازار را بعهده گرفتند.

گلوبالیزاسیون و بحران ساختاری حاضر

برای فهم موقعیت کنونی لازمست که به دهه ۱۹۷۰ برگردیم. مرحله گلوبالیزاسیونِ سرمایه جهانی، که ما هم اینک در آن بسر می‌بریم، در جریان پاسخگوییِ بنگاههای مختلف [اقتصادی] به پرده‌های پیشین این بحران شکل گرفت؛ بویژه بحران

سوسیال-دموکراسی در دهه ۱۹۷۰، یا بعبارت دقیقتر فوردیسم-کینزیسم (Fordism-Keynesianism)[5] یا کاپیتالیسمِ بازتوزیعی (redistributive capitalism). در پیامد این بحران بود که سرمایه جهانی گردید؛ آنهم بمثابه استراتژیِ طبقه کاپیتالیستِ فراملیتیِ نوپا و نمایندگانِ سیاسی‌اش، بمنظور بازسازی قدرتِ طبقاتی خویش، از طریق رفع محدودیتهایی که ملت-دولت بر سر انباشت [سرمایه] قرار داده بود. این محدودیتها یا باصطلاح «سازش طبقاتی»، در پی دهه‌ها مبارزه توده‌ای در سراسر جهان، توسط مردم و طبقات کارگر -در محدوده هر کشور- به سرمایه تحیمل شده بودند. اما در طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، اِلیت جهان‌گرا موفق شد تا قدرت دولتی را در اکثر کشورهای جهان تصرف کند و از این قدرت، برای بجلوراندن گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی، از طریق مُدلِ نئولیبرال بهره بجوید.

گلوبالیزاسیون و سیاستهای نئولیبرال، فرصتهای تازه زیادی را برای انباشت [سرمایه] فراملیتی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ فراهم آوردند. انقلاب در کامپیوتر و تکنولوژی اطلاعاتی، بهمراه سایر پیشرفتهای تکنولوژیکی کمک کردند تا سرمایه فراملیتیِ نوپا، بارآوری کار را افزایش دهد و [تولید را] بازسازی کند، «انعطاف پذیر» سازد و نیاز به نیروی کار را در سراسر جهان کاهش دهد. این بنوبه خود سبب پایین رفتن دستمزد و کمک‌هزینه‌های اجتماعی گردید و انتقالِ درآمد به سرمایه و بخش‌هایی که مصرفِ بالایی دارند را در سرتاسر جهان تسهیل نمود؛ اینها با فراهم آوردنِ اجزای تازه‌ای در بازار، به رشد [اقتصادی] کمک رساندند. در مجموع، گلوبالیزاسیون امکان گسترشِ بسیار زیاد و وسیع سیستم [کاپیتالیستی] را فراهم کرد و دور تازه ای از انباشتِ دیوانه‌وار را مقدور ساخت؛ چیزی که توانست کاهش سود و فرصتهایِ سرمایه‌گذاری ناشی از بحرانِ دهه ۱۹۷۰ را جبران کند.

در عین حال، مدل نئولیبرال، موجب قطبی شدنِ اجتماعی بی‌سابقه‌ای در سراسر جهان شد. مبارزات سرسختانه طبقاتی و اجتماعیِ قرن بیستم، توانستند اشکالی از کنترل اجتماعی را بر سرمایه تحمیل کنند. طبقات مردم، بدرجات مختلف توانستند تا سیستم [کاپیتالیستی] را مجبور کنند تا پیوندی مابین آنچه را که بازتولید اجتماعی می‌نامیم با انباشت سرمایه، ایجاد کند. آنچه که در جریان گلوبالیزاسیون بوقوع پیوست، گسست منطق انباشت [سرمایه]، از بازتولید اجتماعی آن بود؛ که نتیجه‌اش رشد بی‌سابقه نابرابری اجتماعی و بحران جدیِ بقا [مرگ یا زندگی] برای میلیونها انسان، در سراسر جهان بود.

اثرات فلاکتبارِ گلوبالیزاسیون، موجب نزاع‌های اجتماعی و بحران‌های سیاسی‌ای شده‌اند که سیستم [کاپیتالیستی] هم اینک بیشتر و بیشتر، متوجه دشواری کنترل‌شان می‌شود. شعار «ما ٪۹۹ ها هستیم» از دل این واقعیت برآمد که نابرابری‌های جهانی و فقیرسازی، از آغاز گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی در دهه ۱۹۸۰، بطور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته است. اقشار وسیعی از بشریت، حرکت نزولیِ مطلق را در دهه‌های اخیر تجربه کرده‌اند. حتی آی. ام. اف [IMF صندوق بین‌المللی پول] مجبور شد تا در گزارش سال ۲۰۰۰ خود اعتراف کند که «در دهه‌های اخیر، تقریبا یک-پنجم از جمعیت جهان، به شرایط بدتری رانده شده‌اند. این مسلما یکی از بزرگترین شکست‌های اقتصادی قرن بیستم محسوب می‌شود».

قطبی شدن اجتماعیِ جهان‌گستر، مشکلِ مزمنِ اشباعِ انباشت (over-accumulation) را تشدید می‌کند. این امر سبب می‌شود تا ثروت در دستانِ افراد کمتر و کمتری متمرکز شود؛ بنحویکه بازار جهانی، از جذب محصولات جهانی عاجز می‌شود و سیستم [اقتصادی] دچار رکود می‌گردد. کاپیتالیست‌های فراملیتی برای تخلیه اضافه محصولی که [در انبارشان] باد کرده و حجیم‌تر می‌گردد، بیشتر و بیشتر دچار مشکل می‌شوند. آنها نمی‌توانند محلی برای سرمایه‌گذاری، برای کسب سود بیشتر پیدا کنند؛ از اینرو سیستم وارد دوره کسادی اقتصادی یا بدتر از آن می‌شود. در سالهای اخیر، طبقه کاپیتالیستِ فراملیتی به انباشتِ میلیتاریستی، بورس‌بازی مالیِ وحشیانه، و یورش برای چپاول اموال عمومی، بمنظور سودجویی و مقابله با اشباع انباشت، چرخش کرده‌است.

در حالیکه قدمتِ [اقدامات] تهاجمیِ سرمایه فراملیتی در رودرویی با طبقات کارگر و مردمی جهان، به بحران دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد و از آن موقع تشدید هم شده، اما «رکود بزرگ» ۲۰۰۸ از چندین جنبه، یک نقطه‌عطف بود. بویژه وقتی بحران گسترش پیدا کرد، شرایط را برای [تحمیل] دور تازه‌ای از ریاضتِ بیرحمانه، انعطاف‌پذیریِ بیشتر نیروی کار، و افزایش شدید نیمه‌وقت‌کاری و بیکاری و غیره در سراسر جهان فراهم نمود. سرمایه مالیِ فراملیتی و بنگاههای سیاسی‌اش، از بحران جهانی سود جستند تا ریاضت بیرحمانه‌ای را [به توده‌ها] تحمیل کنند و کوشیدند تا آنچه را که از سیستم رفاه اجتماعی و دولتهای [رفاه] اجتماعی در اروپا، امریکای شمالی و سایر جاها باقی بود، از کار بیندازند و ارزش [اضافه] بیشتری از نیروی کار بچلانند، آنهم بطور مستقیم، از طریق استثمار بیشتر و نیز به شکل غیرمستقیم، از طریق [دریافت] حمایت‌های مالی دولت. نزاع‌های اجتماعی و سیاسی، در سراسر جهان، پس از ۲۰۰۸ تشدید شدند.

با اینحال، سیستم [کاپیتالیستی] ترمیم نشده و بیشتر در هرج و مرج فرو می‌رود. اِلیت جهانی قادر به حل تناقضات انفجاری نیست. آیا مُدل نئولیبرالیستیِ کاپیتالیسم وارد مرحله پایانی‌اش شده‌است؟ درک این نکته بسیار مهم است که نئولیبرالیسم یک مُدل از سرمایه‌داری جهانی است؛ این که نئولیبرالیسم محتملا در بحران نهایی‌اش بسر می‌برد به این معنا نیست که کاپیتالیسم جهانی در بحران نهایی است. اما آیا امکانش هست که سیستم [کاپیتالیستی] بتواند راه‌حلی برای بحران و شورش‌های عظیم توده‌ای بیابد؛ آنهم از طریق یک بازسازی نوین ساختاری، که به شکل‌گیری مدل‌های متنوعی از کاپیتالیسم جهانی (و شاید یک کینزیسم جهانی که دربرگیرنده بازتوزیع فراملیتی و کنترل قانونگرایانه فراملیتی بر سرمایه مالی است) خواهد انجامید؟ آیا فشار نیروهای شورشی –از پایین– می‌تواند به شکل‌گیری یک نظم کاپیتالیستی رفرمیزه شدهِ نوین یاری برساند؟

یا اینکه ما به سوی یک بحران «سیستمیک» در حرکتیم؟ بحران سیستمیک [کاپیتالیسم] چیزی است که راه‌حلش در خاتمه‌پذیری خود سیستم هست؛ که این می‌تواند یا از طریق فراتر رفتن از خود سیستم و تاسیس یک سیستم کاملا نو متحقق شود، یا در حالت بدتر، با فروپاشی سیستم تامین گردد. اینکه یک بحران ساختاری، سیستمیک می‌شود یا نه، به چگونگی پاسخ نیروهای طبقاتی و اجتماعی مختلف، به پروژه‌های سیاسی‌شان، به فاکتورهای احتمالی که پیشاپیش قابل پیش‌بینی نیستند، و به شرایط عینی بستگی دارد. غیرممکن است که از الان بتوان نتایج این بحران را پیش‌بینی کرد؛ هرچند که چند نکته در باره اوضاع جهانیِ فعلی آشکار است.

در همین لحظه حاضر

این بحران از چند جهت با بحرانهای ساختاری پیشین که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ بوقوع پیوستند، مشترکاتی دارد؛ و از جهاتی نیز، ویژگیهای مختص خود را داراست:

اول، سیستم بسرعت به مرز محدودیتِ اکولوژیکِ بازتولید خود نزدیک می‌شود. ما با شبحِ واقعی تقلیلِ منابع و فجایعِ زیست–محیطی روبرو هستیم که سیستم را به فروپاشی تهدید می‌کند.

- دامنه وسایل [اِعمال] خشونت و کنترلِ اجتماعی، بی‌سابقه است. جنگ‌های کامپیوتریزه شده، پهپادها،[6] بمب‌های ضدسنگر[7]، جنگ‌های ستارگان و غیره سیمای جنگ را تغییر داده‌اند؛ جنگ برای آنانی که مستقیما نتایج نهایی تجاوزِ مسلحانه را تجربه نمی‌کنند، نرمالیزه شده و تمیز [سالم] جلوه می‌کند. ضمنا، تمرکز بر کنترلِ رسانه‌های جمعی بی‌سابقه است، همینطور سمبل‌ها، تصاویر و پیام‌هایی که توسط سرمایه فراملیتی تولید می‌شود. ما به جامعه نظارتگرِ پان‌اُپتیک[8] و کنترلگرِ فکری اورول[9] رسیده‌ایم.
- ما به محدودیت‌های سرمایه، در زیاده‌گستری‌اش نزدیک می‌شویم. به این معنی که دیگر سرزمین جدیدِ مهمی وجود ندارد که در کاپیتالیسم جهانی ادغام شود. تبدیل روستا به شهر، هم اینک توسعه زیادی یافته و تولید کالایی

در روستاها و مناطقی که هنوز در مراحل پیشاکاپیتالیستی و غیرکاپیتالیستی هستند، سرعت و شدت گرفته است. گسترش [مناسبات سرمایه‌دارانه] بقدری شدید بوده که تا اعماقی نفوذ کرده که پیش‌تر سابقه نداشت؛ همه جا به فضاهای سرمایه بدل شده‌اند. همانند دوچرخه‌سواری [که دائما باید پابزند]، سیستم کاپیتالیستی نیز نیاز دارد تا دائما خود را گسترش دهد تا فروئپاشد. اما هم اکنون به کجا می‌تواند خود را گسترش دهد؟

- انبوهِ جمعیتِ اضافی‌ای که در «سیاره زاغه‌نشین‌ها»زندگی می‌کند، و با اقتصاد تولیدی غریبه است، و به حاشیه پرتاب شده، و در معرض آسیب از سیستمهای ماهرِ کنترلِ اجتماعی است و در بحران بقا [مرگ یا زندگی] بسرمی‌برد - و در چرخه مهلک نداری-استثمار-محرومیت گیرافتاده، رو به فزونی است. این امر، با [بکارگیری] روشهای نوینی، موجب بالارفتن خطراتِ قرن ۲۱ می‌شود که می‌تواند در قالب فاشیسم و اشکال جدید نسل‌کُشی، بمنظور خلاصی از شرّ این توده‌های اضافی بشریت، و شورشِ بالقوه یا بالفعل‌شان، ظاهر گردد.
- یک گسست مابین اقتصادِ گلوبالیزه و یک سیستمِ صاحبِ اتوریته سیاسی، که مبتنی بر ملت-دولت است، وجود دارد. دستگاههای دولتِ فراملیتی، بدوی هستند و قادر نیستند که رُلی را که دانشمندان علوم اجتماعی از آن به عنوان «هژمون» یادمی‌کنند، ایفا نمایند؛ و یا در نقش یک ملت-دولتِ پیشرو، که از قدرت و اتوریته کافی برای سازماندهی و تثبیتِ سیستم برخوردار است، ظاهر شوند. ملت-دولت‌ها قادر نیستند تا تندبادِ توفنده اقتصاد جهانیِ درحالِ فرار را کنترل کنند. این دولتها با بحرانِ فزاینده‌ِ مقبولیتِ سیاسی روبرو هستند.

دوم، اِلیت جهانی، عاجز از ارائه راه‌حل است. بنظر می‌رسد که آنها از نظر سیاسی ورشکسته‌اند و قادر به هدایت مسیر حوادثی که پیش‌پایشان رخ می‌دهند، نیستند. آنها در [نشست] جی۸، جی۲۰ [10] و سایر نشست‌ها، مجادلات و تفرقه‌هایی را بنمایش گذاشتند؛ آنها ظاهرا فلج هستند و مطمئنا تمایلی ندارند که قدرت و امتیازِ ویژه سرمایه مالیِ فراملیتی یعنی فراکسیونِ هژمونیک سرمایه در بعد جهانی، و هارترین و بی‌ثبات ترین بخش آن را به چالش بکشند. در چنین موقعیتی -که دستگاههای دولتِ ملی و فراملیتی، در مداخله‌شان برای تحمیل مقرارتِ کنترول‌گرانه بر سرمایه مالیِ جهانی شکست خورده‌اند- [الیت جهانی] به صحنه آمده‌اند تا هزینه بحران را به نیرویِ کار تحمیل کند. بحران‌های بودجه و مالی-سیاسی که مبنایی برای قطع کمک‌های اجتماعی و تحمیل ریاضت‌کشی [اقتصادی] هستند، ساختگی می‌باشند. اینها نتایج بی‌میلی یا ناتوانی دولتها برای به چالش کشیدن سرمایه و نیز نتیجه تمایل دولتها، برای انتقالِ بار بحران، به طبقات کارگر و مردم است.

سوم، هرج و مرج جهانی‌ای که پاگرفته، هیچ نتیجه سریعی نخواهد داشت. ما در مرحله کشمکشهای بزرگ و تحولاتِ انقلابی قرار داریم. چنانچه پیش‌تر آوردم، یک خطر، نئوفاشیسم است که پاسخی به بحران می‌باشد. [ضمنا] ما با جنگِ سرمایه علیه همگان رودررویم. مشخصا سه بخش از سرمایه فراملیتی، جزو تهاجمی‌ترین‌ها بحساب می‌آیند و این استعداد را دارند تا برنامه‌ها و آمادگی‌هایِ سیاسی نئوفاشیستی را کشف کنند تا در صورت ادامه بحران، به قصد انباشت [سرمایه]، آنها را بجلو برانند: سرمایه مالیِ بورس‌باز، کمپلکس نظامی-صنعتی امنیتی، و بخش استخراجی [معادن] و تولید انرژی. انباشت سرمایه در کمپلکس صنعتی-حفاظتی و استخراجی، به درگیریها و جنگهای بی‌پایان وابسته است؛ که جنگ‌های باصطلاح ضدتروریسم، ضدمواد مخدر و همچنین میلیتاریزاسیونِ کنترلِ اجتماعی نیز جزو آن بحساب می‌آیند. سرمایه مالیِ فراملیتی به اِعمال کنترل بر اقتصاد دولتها و تحمیل بدهی و ریاضت اقتصادی به توده‌ها وابسته هست؛ که این بنوبه خود فقط می‌تواند از طریق سرکوب بیشتر امکانپذیر گردد. و صنایع استخراجی[معادن]، در سراسر جهان، به دوره های تازه‌ای از سلب مالکیتِ وحشیانه و تخریبِ محیط زیست وابسته است.

چهارم، نیروهای مردمی در سراسر جهان، سریعتر از آنچه که تصورش می‌رفت از موضع تدافعی به تهاجمی تغییر موضع دادند. این ابتکارِ عمل در همین امسال (۲۰۱۱) بروشنی به اثبات رسید و [قدرت] از الیت فراملیتی به نیروهای مردمی، از طریق فشار از پایین، منتقل گردید. نیروی ویرانگرِ گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، [همبستگی] میان

نیروهای اجتماعی و طبقاتی سراسر جهان را، در جهتِ منافع سرمایه فراملیتی سوق داده بود. مقاومت اگرچه در سطح جهان ادامه داشت، اما نیروهای مردمیِ برخاسته از پایین، در طول این دهه‌ها، خودشان را سرگشته و متفرق احساس می‌کردند و در اوج شکوفایی نئولیبرالیسم، به موضع تدافعی رانده شده بودند. بعدتر حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این فرصت را به اِلیت فراملیتی -تحت رهبری امریکا- داد تا موضع تهاجمی‌اش را از طریق میلیتاریزه کردن سیاست جهانی احیاء کند و سیستم‌های سرکوبگرانه کنترلِ اجتماعی را تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» شدت بخشد.

اکنون همه چیز تغییر کرده‌است. شورشِ جهانیِ جاری، کُلیتِ فضایِ سیاسی و شرایط گفتگو را تغییر داده است. اِلیت جهانی در سردرگمی و انفعال بسرمی‌برد و در باطلاقی که خودش ساخته، فروتر می‌رود. باید خاطرنشان کرد که مبارزانِ سراسر جهان، همبستگی قدرتمندی را به نمایش گذاشته‌اند و از آنسوی قاره‌ها با هم در تماس هستند. همانطور که خیزش مصری‌ها، الهامبخش جنبش اکوپای در امریکا شد، همین جنبش هم بنوبه خود الهامبخش دور جدیدی از مبارزات در مصر گردید. آنچه باقیست تا انجام شود، گسترشِ همکاری فراملیتی و حرکت بسوی اقدامات فراملیتی است. از طرف دیگر، «امپراطوری سرمایه جهانی» ابدا یک «ببر کاغذی» نیست. همانطور که اِلیت جهانی گروهش را بازمی‌سازد و به ارزیابی اوضاع و خطرِ انقلاب جهانیِ توده‌ای مشعول است، بفکر سازماندهی خود -که از پیش شروع کرده- برای سرکوب توده‌ای نیز هست؛ آنها در تلاش برای بازپس‌گرفتن هژمونی خود، جنگهای جدید، مداخلات، مکانیسمها و پروژه های همکاری براه خواهند انداخت.

به باور من تنها راه‌حلِ مناسب برای بحرانِ کاپیتالیسم جهانی، بازتوزیع عظیم ثروت و قدرت، آنهم به سمت پایین، بنفع اکثریتِ فقیرِ بشریت است که در راستای اهدافِ سوسیالیسمِ دموکراتیک قرن ۲۱ می‌باشد؛ [نظام سیاسی‌ای که در پناه آن] بشریت بیش از این با خود و طبیعت نخواهد جنگید.

---

[1] Global Rebellion: The Coming Chaos? ؛ منبع سایت اینترنتی Commom Dreams (2011-12-02) لینک دسترسی

[2] ویلیام رابینسون WILLIAM I. ROBINSON متولد 1959 و استادِ جامعه‌شناسی در دانشگاه کالیفرنیا، سانتاباربارا است که تمرکز و تخصص‌اش روی اقتصاد سیاسی، گلوبالیزاسیون، ماتریالیسم تاریخی و تاریخ امریکای لاتین است. معرفي کوتاهي از او، از زبان خودش موجود هست. بعلاوه، مقالات متعدد وی در وب سایت دانشگاهي او و نیز ویکی‌پدیا در دسترس علاقمندان قرار دارد. لیست کتابهای او عبارتند از: Promoting Polyarchy (1996), Transnational Conflicts (2003), A Theory of Global Capitalism (2004), (Latin America and Global Capitalism (2008), and Global Capitalism and the Crisis of Humanity (2014. بعضی از مصاحبه ها (از جمله با Truthout) و سخنرانیهای او از جمله «اسراییل خاورمیانه و سیاستهای امریکا (سلسله گفتار)» «بحران کاپیتالیسم جهاني» «کاپیتالیسم جهاني و بحران بشريت» «بشريت در بحران جهاني» «پلیسي سازی کاپیتالیسم جهاني: بحران و کنترل اجتماعي» «کاپیتالیسم جهاني و فاشیسم قرن بیستم» «کاپیتالیسم جهاني و جنگ مستمر» «کاپیتالیسم و خصوصی سازی تحصیلات دانشگاهي» در یوتیوب موجودند.

[3] Water Cannon ماشین شلیک آب با فشار قوی که توسط پلیس علیه تظاهرکنندگان بکار گرفته می‌شود. (م)

[4] consensual mechanisms of social control از آنجا که این اصطلاح مکررا استفاده می‌شود، باید گفت که منظور نویسنده جریانی از روشنفکران، رسانه‌ها و ... است که برای جاانداختن گفتمان هژمونیکِ سرمایه، بمنظور متقاعد ساختن، همنظرکردن و موافق ساختن شهروندان انجام می‌شود. نوعی کنترل اجتماعی که با توسل به اقناع سازی نظری، اقتاع کردن مخالفان، جلب رضایت و همکاری‌شان متحقق می‌شود. (م)

[5] فوردیسم به سیستمی اشاره دارد که هنری فورد صاحب کارخانه اتومبیل سازی Ford بنا گذاشت. هدف این سیستم، تولید انبوه و ارزان برای بازار بود. طرح اقتصادی او مبتنی بر کاهش قیمت کالا و بالابردن قدرت خرید کارگران از طریق اضافه دستمزد بود. این ایده آنچنان با موفقیت همراه شد که از آن بعنوان فوردیسم نام برده می‌شود. کینزیسم به آن مدل اقتصادی گفته می‌شود که توسط « لرد جان مینارد کینز » (1946-1883) اقتصاددان انگلیسی در سال ۱۹۳۵ بنا نهاده شد. کینز بحران را نتیجه کاهش دستمزد، که کاهش قدرت خرید کاهش و تقاضا را بهمراه داشت و به سقوط قیمت کالا و نتیجتا کمترشدن فروش و کاهش درآمد و سود شرکتها می‌انجامید، می‌دانست. او که اعتقادی به قابلیت خودتنظیمی و خودکنترلگری بازار نبود، خواهان مداخله دولت و تشدید سرمایه‌گذاری دولتی در دوره بحران شد (Deficit spendning). تئوری کینز بر سه محور استوار بود: اشتغال، بهره و پول. علاوه بر سرمایه‌گذاری بیشتر دولتی، کینز خواهان آن بود تا برای مقابله با بحران بهره بانکی پایین آورده شود و سیاست پولی بانک مرکزی متناسب با بحران تعیین گردد. در مجموع، تئوریهای کینز در جهت نجات نظام کاپیتالیستی، در دوره بحران است. (م)

[6] drone هواپیمای بی‌خلبان با قابلیت کنترل از راه دور. (م)

[7] bunker-buster bombs این بمب‌ها چنان طراحی شده اند که اول در بتون سنگيِ سنگر یا پناهگاه نفوذ می‌کنند و سپس منفجر می‌شوند. (م)

[8] در واقع پان‌اُپتیکُن نام یک طرح ساختمانی برای تاسیس زندان است که در اواخر قرن ۱۷ توسط فیلسوف انگلیسی Jeremy Bentham معرفی شد. این زندان شبیه یک کیک ساخته می‌شود و زندانیان در دور کیک، در بُرش‌های کوچکی جاداده می‌شوند و زندانبان در وسط. این طرح امکان کنترل همزمان همه زندانیان را بی‌آنکه کنترل مستقمیا متوجه تک‌تک‌شان باشد، فراهم می‌نماید. پان‌اُپتیسیسم Panopticism یک تئوری اجتماعی است که از کلمه پان‌اُپتیکُن Panopticon گرفته شده و توسط میشل فوکو در کتاب Discipline and Punish معرفی شده است. (م)

[9] منظور رمان ۱۹۸٤نوشته جورج اورول است که در آن آحاد جامعه شدیدا تحت نظر حکومت هستند؛ حتی فکر و احساسات‌شان. (م)

[10] G-8 با عضویت ۸ کشور صنعتی (روسیه، فرانسه، آلمان، بریتانیا، ایتالیا، ژاپن، ایالات متحده آمریکا و کانادا) تشکیل شد. اما عضویت روسیه فعلا بصورت معلق درآمده است. گروه جی ۸ حدود ٪۵۰ اقتصاد جهان را در دست دارد. گروه جی ۲۰ از وزیران دارائی و روسای بانک مرکزی ۲۰ کشور که اقتصادشان در دنیا مطرح است تشکیل شده. این گروه ۸۵ درصد اقتصاد جهان را در اختیار دارد. (م)